ادامه بررسی الغیب «لا یعلم...الغیب الا الله»

- مرور احتمالات گذشته
- ۴. عالم الغیب: علم ذاتی بدون تعلیم
- ۵. عالم الغیب: علم بدون تخلّف
- ۶. عالم الغیب: علما ًینفع و یضرّ
- ۷. عالم الغیب: علم حق بدون باطل
- حصر در آیه «لا یعلم...الغیب الا الله»؛ حصر حقیقی ادعائی

مرور احتمالات گذشته

می‌خواستم طولانی نشود. من این هفت احتمال را خدمت شما عرض می‌کنم و بعد خودتان روی آن تأمل کنید.

۱. ال عهد

یک احتمالی که عرض کردم این بود که «ال» عهد باشد. «ما عالم بالساعه الا الله»،

۲. استغراق مجموعی

یکی هم «ما عالم بجمیع الغیوب»،

۳. استغراق شیوعی

یکی هم «ما عالم بکل واحد من الغیوب» که این معنا درست نبود.

۴. عالم الغیب: علم ذاتی بدون تعلیم

یکی هم «ما عالم الغیب من ذاته، من غیر تعلیم و تعلم». **قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ في السَّماواتِ وَالأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللَّهُ**[1]؛ یعنی خودش بداند، «من غیر اخبار من الله سبحانه، من غیر تعلیم من الله». در نهج‌البلاغه هست، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه چیزی را فرمودند، آن طرف گفت ای امیرالمؤمنین «لقد أعطيت يا أمير المؤمنين علم الغيب ؟! فضحك ع و قال للرجل و كان كلبيا يا أخا كلب ليس هو بعلم غيب و إنما هو تعلم من ذي علم**[2]**»؛ اگر بگویم خودم دارم، روی این معنا با آیه مخالفت شده است. چون «**لایعلم الغیب الا الله**». اما اگر بگویم «اخبرنی الله»، همین روایتی که بیان شد، وقتی خدای متعال به ولیّ‌خودش خبر داده پس «ما عالم بالغیب من ذاته من غیر تعلیم الا الله». این معنای چهارم بود.

---

[1] النمل ۶۵

[2] نهج البلاغة، خطبه ۱۲۸

۵. عالم الغیب: علم بدون تخلّف

معنای پنجم، «لا عالم بالغیب علما لایتخلف». خدا متعال عالم به غیب است، علمی که تخلف بردار نیست. حتی اگر به انبیا عظام هم چیزی اخبار شود، بدَا در آن ممکن است؛ به صدقه دادن و امثال آن. در آن روایت معروف حضرت فرمودند:

و لولا آیة فی کتاب الله لأخبرتکم بما کان و ما یکون و ما هو کائن إلی یوم القیامة و هی هذه الایة یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده أم الکتاب**[1]**

پس «ما عالمٌ بالغیب علماً لایتخلف»؛ آن آخرین درجه علم نهائی . تمام اینها حصر اضافی میشود، ای حصر حقیقی ادعائی.

---

[1] منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج۱۷، ص: ۳۱۱

۶. عالم الغیب: علماً ینفع و یضرّ

احتمال ششم؛ «ما عالم الغیب علما ینفع و یضرّالا الله». ابتدای آیه شریفه چه بود؟ «**قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَ لا ضَرّاً إِلاّ ما شاءَ اللّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ**[1]». پس «ما عالم الغیب علما ینفع و یضرّالا الله». یعنی علمی هم که انبیا و اوصیاء دارند، عملی است که «لاینفع» است. سنخ علم، سنخی علمی نیست که برای خودشان نفعی را دست و پا کنند. توضیحش را بعداً عرض میکنم.

---

[1] الاعراف ۱۸۸

۷. عالم الغیب: علم حق بدون باطل

احتمال هفتم؛ «ما عالم الغیب علماً حقاً غیر مشوب بالباطل». این هم وجه بسیار مهمی است. آیه شریف ناظر به علم غیبی است که در کَهَنه متداول بود[1]. «**وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ**[2]»، «**إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ**[3]». استراق سمع مطلبی قرآنی است. اجنه چه کار می‌کردند؟ قبل از بعثت استراق سمع می‌کردند، «**لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ**[4]»، اما قبل از آن می‌گوید «**وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً**». خب این هم یک جور غیب است. غیبی بود که اجنّه برای کاهن خبر می‌آوردند، این علم غیبی است که مشوب به باطل است. به استماع و استراق سمع اجنه بود. خب «الغیب» یعنی غیبی که به این صورت نباشد؛ مشی آن مشی اتّخاذ از جن و باطل نباشد. «حقاً غیر مشوب بالباطل لا یعلم الغیب الا الله».

اگر روی این هفت احتمال تأمل بفرمایید، می‌بینید مطالب خوبی است. اگر هم شما فکر کنید شاید وجوه دیگری هم به ذهنتان بیاید.

---

[1] لما أبطلت الآيات السابقة إلهية أصنام المشركين بالأدلة المتظاهرة فانقطع دابر عقيدة الإشراك ثني عنان الإبطال إلى أثر من آثار الشرك و **هو ادعاء علم الغيب بالكهانة و إخبار الجن**، كما كان يزعمه الكهان و العرافون و سدنة الأصنام. و يؤمن بذلك المشركون. و في «معالم التنزيل» و غيره نزلت في المشركين حين سألوا رسول الله صلى الله عليه و سلم عن وقت قيام الساعة فما كان سؤالهم عن ذلك إلا لظنهم أن ادعاء العلم بوقتها من شأن النبوءة توصل لجحد النبوءة إن لم يعين لهم وقت الساعة فأبطلت الآية هذه المزاعم إبطالا عاما معيارة الاستثناء بقوله إلا الله. **و هو عام مراد به الخصوص أعني خصوص الكهان و سدنة بيوت الأصنام**. و إنما سلك مسلك العموم لإبطال ما عسى أن يزعم من ذلك، و لأن العموم أكثر فائدة و أوجز، فإن ذلك حال أهل الشرك من بين من في السماوات و الأرض. فالقصد هنا تزييف آثار الشرك و هو الكهانة و نحوها. و إذ قد كانت المخلوقات لا يعدون أن يكونوا من أهل السموات أو من أهل الأرض لانحصار عوالم الموجودات في ذلك كان قوله لا يعلم من في السماوات و الأرض الغيب في قوة لا يعلم أحد الغيب، و لكن أطنب الكلام لقصد التنصيص على تعميم المخلوقات كلها فإن مقام علم العقيدة مقام بيان يناسبه الإطناب.(التحریر و التنویر، ج۱۹، ص ۲۹۳)

[2] الجن ۹

[3] الحجر ۱۸

حصر در آیه «لا یعلم...الغیب الا الله»؛ حصر حقیقی ادعائی

حال عرض من این است: یکی از وجوه بسیار زیبا این است که حصر حقیقی باشد اما حصر حقیقی ادعائی. می‌گوییم «ما عالم فی هذا البلد الا زید». یک وقتی حصر حقیقی غیر ادعائی است. «ما عالم فی هذا البلد الا زید»، این قصر صفت بر موصوف است. خب اگر حقیقی غیر ادعائی باشد یعنی چه؟ یعنی اگر به شهر بروید هیچ کسی را عالم نمی‌بینید، تنها یک نفر عالم هست که زید است. این قصر حقیقی غیر ادعائی است. اما یکی از ظریف ترین مطالب معانی بیانی قصر حقیقی ادعائی است که با قصر اضافی هم فرق دارد. قصر، اضافی نیست و حقیقی است اما ادعائی است. کجا است؟ شما می‌خواهید بگویید که در این شهر عالم خیلی زیاد است، اما وقتی به زید نگاه می‌کنید، گویا عالمی نیست. عالم هست ولی شما برای تعظیم زید ادعا می‌کنید «ما عالم فی البلد الا زید». حصر اضافی نیست.

شاگرد: مثل «لا فتی الا علی و لا سیف الا ذوالفقار».

استاد: بله، وقتی فضا فضای حصر است، آنقدر محتملات لطیفه‌ای در فضای ادبیات هست که هر چه فکر می‌کنید می‌بینید وجوه مختلفه ای به ذهن می‌آید. الآن در اینجا می‌گوییم حصر حقیقی است، اما ادّعائی است. خب در اینجا آیه شریفه بسیار خوب می‌تواند حصر حقیقی ادعائی باشد. «**قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ**»؛ یعنی اگر قرار است کسی باشد که غیب بداند و این علم از او باشد، مصدر تمام علم غیوب باشد، هر کسی هم در هر کجا، از ملک و از پیامبر و از رسل این غیب را بداند، برای او است و در این مقام هم غیر از او عالم به غیب نیست. حصر حقیقی ادعائی است. یعنی ولو غیب هست اما نسبت به اینکه اصل او است و همه از او گرفته‌اند، پس غیر از او کسی عالم نیست. جایی‌که حق است، همه متخذ از او است. پس اگر آیه شریفه حصر حقیقی ادعائی باشد، معانی بسیار عالی و زیبا دارد و درعین‌حال منافاتی ندارد که اولیاء و رسل غیب را به اخبار من الله تعالی بدانند. چون حصر حقیقی ادعائی، برای این است که وقتی کسی علم خودش را از خدا گرفته و خدا به او داده و هر لحظه‌ای هم که بخواهد از او سلب می‌کند، پس لاعالم َبالغیب الا هو. این خیلی روشن و واضح است. حصر حقیقی ادعائی است. بهترین وجهی که از این وجوه سبعه به ذهن من می‌آید، همین وجه است که حصر حقیقی ادعائی است.